

آیا هنرمند کنشگر اجتماعی است؟

نویسنده: آرتا دادخواه

تاریخ: ۱۲ آبان ۱۴۰۰

هنگامی که افراد یا گروه‌های خاصی تحت ظلم قرار می‌گیرند، هنرمندان می‌توانند آثاری برای حمایت از آنان یا دفاع از حقوق‌شان خلق کنند. هنر ابزار بسیار موثری برای نگه‌داشتن برخی وقایع در حافظه تاریخی یک جامعه است. تاکنون از زبان چند نفر از هنرمندان شناخته‌شده شنیده‌ام که «ای کاش به جای هنر، می‌توانستم یک کار عملی انجام دهم». منظور این هنرمندان از «کار عملی» را تا حدودی می‌توان حدس زد: شرکت مستقیم در جنبش‌های اجتماعی، نوشتن بیانیه، شرکت در تظاهرات و اعتصابات و... اما مگر هنر از این کارهای به اصطلاح عملی جداست؟ آیا هنرمند به واسطه تولید اثر هنری اش نمی‌تواند یک کنشگر اجتماعی هم باشد؟ چه چیز باعث می‌شود که هنرمند خود را در مقایسه با سایر کنشگران اجتماعی، منفعل و بی‌تأثیر ببیند؟ این پرسش‌ها چند وقتی است که ذهنم را به خود مشغول کرده و در نهایت مرا واداشت پس از منظم کردن افکار و کنار هم قراردادن یافته‌هایم، این یادداشت را بنویسم.

هنر و «هنرمند» مانند بسیاری دیگر از مفاهیم، ابداعاتی تاریخی و برساخته‌هایی اجتماعی هستند و از قرن نوزدهم بود که «هنرمندان» در مقایسه با سایرین، جایگاهی خداگونه پیدا کردند. پس از قرن نوزدهم هنرمندان در کشورهای اروپایی به مقام قدیسین ارتقا یافتند و دنیایشان از دنیای «مردم عادی» متمایز شد. در نتیجه چنین تحولی، امروزه می‌بینیم که بخشی از مخاطبان هنر، آثار هنری را نه محصولاتی مادی و مرتبط با امور روزمره، بلکه آثاری کاملاً معنوی می‌دانند. مثلاً آنطور که ریموند ویلیامز می‌گوید، آثار شکسپیر تا پیش از قرن نوزدهم برای عموم مردم اجرا می‌شد، اما پس از این قرن بود که شکسپیر و هنرمندان دیگری مانند بتهوون به مقامی خداگونه اعتلا یافتند (اینگلیس، ۱۳۹۶: ۱۵۹). به دلیل همین تصور خداگونه از هنرمندان است که برخی مخاطبان هنر، ناخواسته دچار این تصور می‌شوند که آثار هنری ارتباطی به زندگی روزمره و جامعه اطرافشان ندارد. بلکه فراتر از آن است. چنین هنرمندانی احتمالاً کارکرد اصلی هنرشان را ارتقای روح و روان مخاطبان خود می‌دانند. این تصور، هنرمندان را ناخواسته دچار نوعی انفعال اجتماعی و بی‌تفاوتی نسبت به مسائل مادی زندگی روزمره (سیاست، جنگ، فقر، پناهندگی، تبعیض و...) می‌کند و همچنین باعث می‌شود هنرمند خودش را غرق در دنیای فلسفی و

معنوی ببیند که سایر افراد، توانایی یا جسارت سیر در آن را ندارند. در کنار این گروه از هنرمندان، گروه دیگری هم هستند که به‌ویژه از اواسط قرن بیستم و پس از به‌وجود آمدن «صنعت فرهنگ» پا به عرصه گذاشتند. این هنرمندان نوظهور هدف اصلی‌شان از خلق آثار هنری، تجارت است و هنر را صرفاً کالایی برای فروش می‌بینند. اما اگر مفهوم هنر را به آثار هنری فاخر یا تجاری محدود نکنیم و همانطور که زهرا دوغان می‌گوید، فرض کنیم که «تمام انسان‌هایی که در حال خلق هستند، هر کدام به‌نوعی هنرمندند»، در این صورت هنر از یک امر آسمانی و دست‌نیافتنی یا یک ابزار تجاری، به امری روزمره و همگانی تبدیل می‌شود و مرزش با آکتهای سیاسی اجتماعی از بین می‌رود. البته قصدم انکار تأثیر معنوی آثار هنری یا اهمیت تجارت در هنر نیست، اما بُعد معنوی یا تجاری این آثار به معنای این نیست که هنرمندان با تولید اثر نمی‌توانند بر دنیای مادی اطرافشان تأثیر بگذارند. با توجه به تجربه‌های متعدد دنیای هنر (به‌ویژه در قرن بیستم)، گمان می‌کنم آثار هنری در کنار رشد و اعتلای ذهن و روح مخاطبان و همچنین اهمیت اقتصادی‌شان، کارکردهای اجتماعی فراوانی دارند. در ادامه به دو کارکرد اجتماعی هنر (به‌ویژه موسیقی) اشاره می‌کنم.

اطلاع‌رسانی، هشدار و آگاهی‌بخشی

هنرمندان، روزنامه‌نگار یا سیاستمدار نیستند که وظیفه شرح و تحلیل وقایع جامعه را بر عهده داشته باشند، اما آثار هنری. ناخواسته. بر فرهنگ و افکار عمومی تأثیر می‌گذارد و هنرمندان می‌توانند از این تأثیرگذاری در جهت انتقال برخی ایده‌ها و پیام‌ها و حتی هشدار به مخاطبان خود، به‌ویژه در شرایط بحرانی، استفاده کنند. مثلاً در دورانی که نیروهای آمریکایی در ویتنام مشغول جنگ بودند، بسیاری از هنرمندان با انتشار ترانه‌هایی صلح‌طلبانه، انتقاد خود را به سیاستمداران محافظه‌کار و جنگ‌طلب نشان دادند. طبعاً این آثار هنری بر افکار عمومی (به‌ویژه جوانان) بسیار تأثیر گذاشت و به روند جنبش صلح در اواخر دهه ۱۹۶۰ کمک زیادی کرد. همچنین با گسترش بحران‌های زیست‌محیطی از نیمه دوم قرن بیستم، ترانه‌های زیادی با Neil از «Be the Rain» مضمون حفظ محیط‌زیست و اعتراض علیه سیاست‌های ناهمگون دولت‌ها منتشر شده است، مانند The Pixies از «Monkey Gone to Heaven» و Joni Mitchell از «Big Yellow Taxi»، Young و Crazy Horse. همچنین هنگامی که افراد یا گروه‌های خاصی تحت ظلم قرار می‌گیرند، هنرمندان می‌توانند آثاری برای حمایت از آنان یا دفاع از حقوق‌شان خلق کنند. البته برخی از سبک‌های هنری دقیقاً به همین قصد ایجاد شده‌اند. شاید مصداق بارز این سبک‌ها، Rage سبک رپ باشد. چاک دی (از اعضای گروه پابلیک انمی)، رپ را «سی‌ان‌ان آمریکای سیاهان» می‌نامد. یا مثلاً گروه رپ متال منتشر کردند و در آن با لحن تند و صریح، نژادپرستی «Killing in the Name on» ترانه‌ای با عنوان Against the Machine، ساختاری در نهادهای امنیتی آمریکا را زیر سؤال بردند.

علاوه بر این، هنرمندان می‌توانند با ترسیم آینده در آثارشان، دربارهٔ آیندهٔ دور یا نزدیک به مخاطبان‌شان هشدار دهند. آثار پادآرمان‌شهری (دیستوپیا) از آثار هنری بارزی هستند که سعی می‌کنند با ترسیم آینده به‌شکلی وحشت‌آور، نسبت به رویکرد از «[In the Year 2525](#)» فعلی دولت‌ها و شرکت‌ها، به‌ویژه در ارتباط با پیشرفت غیرقابل‌کنترل تکنولوژی، هشدار دهند. ترانهٔ یکی از تأثیرگذارترین ترانه‌های دیستوپایی است که به تأثیر تکنولوژی بر زندگی انسان‌ها و پیش‌بینی، Zager and Evans گروه وضعیت جهان تا سال ۱۰۰۰۰ میلادی می‌پردازد.

برخی از کنشگران بر این نکته تأکید می‌کنند که کنشگری و تلاش برای ساختن آینده‌ای بهتر، نمی‌تواند با پذیرش جنایت‌های سیاسی، فراموشی، لاپوشانی یا انکار گذشته **همراه باشد**. در این راستا، گمان می‌کنم هنر ابزار بسیار مؤثری برای نگه‌داشتن برخی وقایع در حافظهٔ تاریخی یک جامعه است. مثلاً ترانهٔ «**مصدق**» از شاهین نجفی مصداق بارز همین کارکرد آگاهی‌بخش هنر است. شاهین نجفی در این ترانه به وضعیت کشور پس از سقوط دولت دکتر مصدق می‌پردازد. در حال حاضر بسیاری از هنرمندانی که سعی می‌کنند وقایع تلخ چهار دههٔ اخیر را به اشکال گوناگون در آثارشان ثبت کنند.

وحدت‌بخشی

آثار هنری علاوه بر آن‌که می‌توانند به حافظهٔ تاریخی و آگاهی جمعی کمک کنند، توانایی ایجاد همبستگی بین مردم را نیز دارند. همانطور که سرود ملی نماد هویت ملی یک جامعه است و باعث احساس تعلق مردم به کشورشان می‌شود، یک ترانه هم یکی «[We Shall Overcome](#)» می‌تواند باعث همبستگی مردمی شود که برای یک هدف مشترک تلاش و مبارزه می‌کنند. مثلاً ترانهٔ از ترانه‌های فولکلور معروف آمریکایی بود که در طی جنبش‌های دههٔ ۱۹۶۰، محبوبیت زیادی پیدا کرد و به یکی از سرودهای جمعی جوانان تبدیل شد. جالب آن‌که مارتین لوتر کینگ، رهبر جنبش حقوق مدنی سیاهان آمریکا، هم در یکی از سخنرانی‌هایش از بخشی از متن این ترانه **استفاده کرد**: *ما پیروز می‌شویم، از اعماق قلبم باور دارم که ما پیروز می‌شویم*. یا مثالی که شاید برای ما شناخته‌شده‌تر باشد، ترانهٔ «**یار دبستانی من**» است. این ترانه از اواسط دههٔ ۱۳۷۰ و با قوت‌گرفتن جنبش‌های دانشجویی و دیگر جنبش‌ها، به عنوان نماد اعتراض علیه دیکتاتوری مورد استفادهٔ دانشجویان و سایر کنشگران قرار گرفت و در مقاطع گوناگون بارها به‌صورت دسته‌جمعی خوانده شد.

سخن آخر

مثال‌هایی که در این یادداشت به آن اشاره شد، قطعاً شامل حال تمام هنرمندان و آثار هنری نمی‌شود. همچنان بسیاری از هنرمندان ترجیح می‌دهند فقط برای اعتلای روح و ذهن مخاطبان‌شان خلق اثر کنند. هنرمندان دیگری هم هستند که تنها به فروش بیشتر آثارشان فکر می‌کنند و ماهیت کارشان کاملاً غیرسیاسی است. اما نکتهٔ قابل‌توجهی که در این یادداشت هم سعی

کردم به آن اشاره کنم، این است که هنرمندان به طور بالقوه کنشگرانی اجتماعی هستند و هنر ابزار بسیار مؤثری برای کنشگری است، اما استفاده یا عدم استفاده از این ابزار، به خود هنرمند و هدفش از خلق اثر بازمی‌گردد.

منبع

اینگلیس، دیوید ۱۳۹۶. فرهنگ و زندگی روزمره. ترجمه میرزابیگی، نازنین. تهران: نشر گمان

سایت میدان